

فرهنگ نمادها، اثر شاعر و نویسنده نامدار اسپانیایی، ژان ای. سرلات^۱، کتاب عظیم و ارزنده‌ای است که توسط جک سیج^۲، به زبان انگلیسی ترجمه شده است. این فرهنگ با دارا بودن نزدیک به هزار مدخل جامع‌ترین کتابی است که در قرن حاضر در زمینه نماد و نمادشناسی نوشته شده و شهرت و اعتباری جهانی یافته است.

هدف از نوشتن این مقاله نقد کتاب مورد بحث نیست؛ زیرا نگارنده کتاب را خود ترجمه کرده و طبعاً پس از انتشار آن فرصت هرگونه نقد و بررسی (اعم از متن اصلی یا ترجمه کتاب) فراهم خواهد بود. اکنون آنچه ضروری به نظر می‌رسد بررسی کوتاهی است در مورد مقدمه کتاب مزبور، که خود به تنهایی مجموعه‌ای است جامع و ارزنده حاوی برداشت‌ها، نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و گاه استنتاج‌های پژوهشگران و اندیشمندان معاصر، (با تخصص‌های گوناگون در زمینه‌های تاریخ تمدن و هنر، دین، جامعه‌شناسی، خاورشناسی، اسطوره‌شناسی، روان‌کاوی‌های تحلیل‌گرایانه) درخصوص نماد، نمادگرایی و نمادشناسی و نقش پراهمیت این دانش جدید و کاربرد آن در دیگر دانش‌ها، از جمله در هنر و ادبیات، نکته جالب توجه آنکه مترجم انگلیسی زبان، مقدمه اصلی کتاب را بدون آنکه کلمه‌ای از آن بکاهد یا نکته‌ای بر آن بیفزاید عیناً نقل کرده است و هربرت رید^۳ در پیش‌گفتار کتاب، صادقانه اعتراف می‌کند که پروفیسور سرلات، با ادراک عمیق و دانش گسترده خویش در قلمروی نمادها هیچ نکته‌ای را در زمینه مورد بحث ناگفته نگذاشته و تنها وظیفه‌ای که اکنون برای ما باقی مانده، معرفی نویسنده کتاب به خوانندگان انگلیسی زبان است.^۴

ژان ادوآردو سرلات در سال ۱۹۲۶ در شهر بارسلون اسپانیا به دنیا آمد. او در اوان جوانی به آموختن موسیقی و به سرودن شعر پرداخت و میان سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۵۳ چهار دفتر شعر از او منتشر شد. در همین

سال‌ها گروه متحد شاعران و نقاشانی که در بارسلون با نام «داو آسه» تشکیل شده بود، سرلات را به عنوان رهبر و استاد نظریه پرداز گروه خود برگزیدند. سرلات، یکی از پایه‌گذاران مکتب نویناد، نیرومند و مستقل «بارسلون» بود و با انتشار مجموعه‌ای از کتاب‌ها و رساله‌ها، نه تنها تک تک افراد این گروه را معرفی کرد، بلکه به طور کلی به تعلیم تأثیر فرهنگ و زبان اسپانیولی در تاریخ و در پایه‌گذاری جنبش‌های متأخر پرداخت و در روند این تکاپوی علمی به «جوهره نمادین» هنر معاصر پی برد. به عقیده پروفیسور سرلات، هنر، اگر موضوعی برای تفسیرهای روانکاوانه باشد، عنصر نماد را در تمامی انواع آن می‌توان یافت، اما در روزگار ما که هنر، از تجلی واقعیت‌های هدفمند دور شده و به گونه بیان کیفیت‌های انتزاعی احساسات درآمده است، می‌توان هنر را به طور کلی «مجموعه‌ای نمادین» نام نهاد. به هر حال، لزوم تعیین و تبیین نقش هنر، انگیزه‌های بود قوی برای پروفیسور سرلات تا به بررسی عمیق سمبلیسم، از تمامی جنبه‌های آن بپردازد.

نتیجه مطالعات و بررسی‌های عمیق و گسترده سرلات، کتاب فرهنگ نمادهاست که از سویی جایگاهی معتبر در فرهنگ مراجع یافته است و از سویی دیگر می‌توان آن را همانند کتابی لذت‌بخش و آموزنده مطالعه کرد.^۵

واقعیت نماد

نخستین عنوان اصلی مقدمه، «واقعیت نماد» و نخستین عنوان فرعی آن «حدود نمادین بودن» است. نویسنده بر آن است که گام آغازین در این زمینه حدود فعالیت نمادهاست و اگرچه دست یافتن به تحقیقات آرمانی و مطلوب در این حوزه همواره میسر نیست، لیکن همانگونه که ماریوس اشتایدر^۶ می‌گوید: «امری به نام «آرا یا عقاید»^۷ وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد «آرا و عقاید» است.^۸

سرلات سپس به تبیین این مسأله می‌پردازد که تاکنون، ویکردی درست نسبت به ارزش واقعی سمبلیسم صورت نی پذیرفته است، بدین معنا که در بسیاری از موارد، «نماد» را در قالب کوچک و کم‌رنگ

«تمثیل» محدود ساخته‌اند. برای مثال، مریخ را نماد جنگ و هرکول را نماد نیرومندی معرفی کرده‌اند، در حالی که باید مریخ را تنها تمثیلی از جنگ و هرکول را تمثیلی از نیرومندی دانست. زیرا نماد در معنای خاص خود بسیار فراتر و گسترده‌تر از آن است که معنایی چنین صریح و محدود از آن دریافت شود.^۹ نماد، عبارت است از واقعیتی پویا و دربرگیرنده چندین معنای کشف نشده (= نمادین) که با ارزش‌های عاطفی و تصویری و به سخنی دیگر با زندگی واقعی درآمیخته است.^{۱۰}

سمبلیسم و حقیقت تاریخی

دومین عنوان مقدمه، «سمبلیسم و حقیقت تاریخی» است. سرلات در این بخش به خطایی آشکار در نظریه‌های سمبلیسم اشاره می‌کند مبتنی بر اینکه گاه رویدادهای ناشناختنی که به ظاهر دارای هر دو جنبه تاریخی و نمادین هستند، اموری صرفاً نمادین انگاشته می‌شوند که نخست به افسانه و سپس به تاریخ تبدیل شده‌اند، خطایی که در اعتراض بدان، بیشتر پژوهشگران و محققان رشته‌های الهیات، معارف نهان‌نگرایانه و خاورشناسان به سخن درآمده‌اند و از جمله مرچالیا^{۱۱} در این زمینه می‌گوید: «نباید پنداشت که داشتن مفهومی نمادین، از اعتبار مادی یا ارزش خاص یک پدیده یا یک رویداد می‌کاهد؛ بلکه درست برعکس، نمادین بودن ارزشی تازه بر پدیده‌ها و رویدادها می‌افزاید، بدون آنکه اعتبار تاریخی یا ارزش ملزم و وجودی آنها را خدشه‌دار سازد. پدیده‌ها یا رویدادها، هنگامی که معنای نمادین آن مورد توجه قرار گیرد به صورت پدیده یا رویدادی «آزاد» یا «گشاده» در می‌آیند؛ زیرا اندیشه نمادین، راه ورود به واقعیت‌های بی‌واسطه را بر ما می‌گشاید، بی‌آنکه آن واقعیت را کم‌رنگ سازد یا از اعتبار آن بکاهد. در پرتو چنین درخششی، جهان هستی دیگر جهانی بسته و مهر و موم شده نخواهد بود و هیچ شیئی، در درون خویش به انزوا و فراموشی سپرده نخواهد شد بلکه تمامی پدیده‌ها، در نظامی از تطابق‌ها و همانندی‌ها با یکدیگر پیوند خواهند یافت.»^{۱۲} سخن الیاده به گونه‌ای آشکار و روشمند، تمایز میان تاریخی بودن و نمادین بودن را

مهرانگیز اوحدی

نگاهی بر مقدمه فرهنگ نمادها



می‌نمایند و نیز نشان می‌دهد که همواره پلی وجود دارد که می‌تواند این دو واقعیت را به صورت آمیزه یا ترکیبی کیهانی به هم پیوند دهد.

رنه گنون^{۱۳} نیز در زمینه ارتباط تاریخی بودن و نمادین بودن می‌گوید: «به تازگی پذیرش این باور که دارا بودن معنای سمبلیک خود، انکاری است بر معنای تاریخی یا لغوی پدیده‌ها، بسیار مورد توجه قرار گرفته است؛ در حالی که این باور به معنای نادیده انگاشتن قانون تطابق‌ها در جهان هستی است. بر بنیاد قانون تطابق‌ها - که سرچشمه کل سمبلیسم به شمار می‌رود - تمامی اشیا و پدیده‌ها دارای اصلی فراطبیعی هستند؛ اصلی که مبدأ و هسته واقعی آنهاست و هر شیء یا هر پدیده، به شیوه خاص و بر مبنای مراتب هستی خویش آن اصل را ترجمه و تفسیر می‌کند؛ به گونه‌ای که تمامی پدیده‌های هستی در یک هماهنگی کلی و جهانی با هم ارتباط و پیوند می‌یابند و این هماهنگی فراگیر، در چهره‌ها و نمودهایی متعدد، وحدت بنیادین خود را باز می‌نماید. یکی از پیامدهای این وحدت، گستره فراخ معنایی است که در هر نمادی وجود دارد: به راستی که هر پدیده‌ای، نه تنها تصویری از اصل‌های فراطبیعی است که می‌تواند نمودی از مراتب والای حقیقت باشد.^{۱۴}

این تأملات روشن می‌کند که جنبه نمادین بودن پدیده‌ها به هیچ روی جنبه تاریخی آنها را رد نمی‌کند؛ زیرا از دیدگاه مکتبی (= ایدئولوژیک)، هر دو وجه، تابع اصل سوم، یعنی اصل مابعدالطبیعه یا «مُثل» افلاطونی است؛ به سخنی دیگر، هر سه وجه را می‌توان تعبیرهایی گوناگون از یک معنا به شمار آورد.^{۱۵}

اصل و استمرار نماد

عنوان بعدی کتاب «اصل و استمرار نماد» است. سرلوات در آغاز این بخش می‌گوید: بیشتر نویسندگان بر این مسأله توافق دارند که آغاز اندیشه‌های نمادین به دوران پیش از تاریخ؛ یعنی به بخش پایانی عصر پارینه سنگی باز می‌گردد. نویسنده بر آن است که این امر را می‌توان به ویژه از راه بررسی کتیبه‌ها و حکاکی‌ها اثبات کرد. او تأکید می‌ورزد که آزمایش‌های بی‌شماری

که بر بنیاد ایمان و خرد آدمی صورت پذیرفته، این امر را ثابت می‌کند که نظم معنوی و پنهان امور با نظام مادی پدیده‌ها قابل قیاس و تشابه است.^{۱۶} سپس سخن مشهور افلاطون را نقل می‌کند: «آنچه حواس ما می‌تواند دریافت کند، بازتابی است از آنچه ذهن ما آن را معقول می‌یابد.»^{۱۷} و تعبیر دیگری از این سخن بدانگونه که در لوح زمرد^{۱۸} آمده چنین است: «بر فراز، همان است که در فرود است.»^{۱۹} گوته^{۲۰} شاعر نام‌آور آلمانی نیز سخنی دارد با همین مضمون: «آنچه در درون است همان است که در بیرون است.»^{۲۱} در هر حال، سمبلیسم با نقش سازنده و با تعبیرات گسترده‌اش بسان دستگاهی از ارتباطات پیچیده و در عین حال سازمان یافته است؛ دستگاهی که عنصر مسلط آن جاذبیتی است حاصل در آمیختن جهان مادی و جهان فرامادی.^{۲۲}

در ادامه این مبحث، نویسنده به دوره‌ای از تاریخ (حدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح) اشاره می‌کند: دوره‌ای که انسان به دگرگونی‌های بزرگی دست یافت و این دگرگونی‌ها نیروهای سازندگی، سازمان‌دهی و قابلیت‌هایی را در او پدید آورد که سبب جدا ساختن او از طبیعت صرف شد. این دوره را برتلوت^{۲۳}، عصر «زیست - نجومی»^{۲۴} نامیده است. برتلوت روند این دوره را در کشورهای خاور نزدیک مورد مطالعه قرار داده و می‌گوید: در این دوران، دیدگاه انسان نسبت به جهان هستی، دیدگاهی بینابین تصور مردمان بدوی و تصور علمی امروزی اروپای غربی بوده است. بدین معنا که کنش‌ها و واکنش‌های متقابل قوانین علم هیأت (= نظم ریاضی جهان) و زندگی گیاهی - حیوانی (= نظام زیست‌شناسی) در یکدیگر، مورد توجه بشر قرار گرفته است. برتلوت بر آن است که تمامی اشیا و پدیده‌ها، درست همزمان با هم، سازنده یک مجموعه منسجم و یک نظام دقیق است. رام‌کردن حیوانات و نگهداری گیاهان (کشاورزی)، حدود بیش از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح در کلد و نیز در مصر واقعیتی مسلم بوده است. کشاورزی، یعنی اطمینان به برداشت محصولی منظم از انواع برگزیده رویدنی‌ها و نیز اطمینان از التذاذ «آهنگ» سالانه رویدن، جوانه



فرهنگ نمادها

نویسنده: ژان. ای. سرلوات

مترجم انگلیسی: جک سیج

Routledge and Kegan Paul Ltd. 1992

زدن، بار دادن، کاشت و برداشت: آهنگی که با گاهشمار و به سختی دیگر یا اجرام آسمانی ارتباط مستقیم دارد.^{۲۵} در دوره بعد یعنی در عصر نوسنگی، مفهوم هندسی فضا شکل می‌گیرد و تعبیرهایی چون عدد هفت (برگرفته از مفهوم فضا)، رابطه میان آسمان و زمین، چهار جهت اصلی، رابطه میان عناصر گوناگون هفت تایی (الله‌های آسمانی، روزهای هفته) و میان عناصر چهارگانه (فصل‌ها، رنگ‌ها، چهار جهت اصلی، عناصر چهارگانه آب، باد خاک، آتش) همه در همین زمان پدید آمده است. بر تلوت بر آن است که این مفاهیم نه آگاهانه و دل‌خواهی و به صورت نموده‌ای مستقل و جدای از هم، بلکه به آهستگی و اندک اندک و به گونه‌ای طبیعی در سراسر جهان پراکنده شده است.^{۲۶}

سمبلیسم در مغرب زمین

مسأله دیگری که سرلات تحت عنوان «سمبلیسم در مغرب زمین» بدان می‌پردازد، جایگاه پیدایش نمادهاست: بر بنیاد مطالعات او نخستین آگاهی انسان از دوگانگی‌های مادی و معنوی، طبیعی و فرهنگی جهان از سرزمین مصر آغاز شد!^{۲۷} اگرچه نویسندگانی چون کراپه^{۲۸}، تمدن‌های گوناگون بین‌النهرین، از جمله تمدن بابل (روزگار حمورابی - دو هزار سال پیش از میلاد مسیح) را نیز از گونه تمدن‌های اسطوره‌ساز می‌دانند، پژوهشگران دیگر در مجموع برآنند که ملت‌های گوناگون از جمله سوریان، فنیقیان، یونانیان، سرخ‌پوستان بدوی، همه در تشکیل نظام اسطوره‌شناسی سهیم بوده‌اند و آنچه می‌توان در این زمینه گفت اینکه آنان، تمامی تمثیل‌ها و نمادهای ادبی یا منطقی را در غرب، جویبارهایی می‌دانند که آبشخور یا سرچشمه نهانی آن مشرق زمین بوده است.^{۲۹}

معنای نمادین رؤیاها

سرلات در بخش دیگری از مقدمه به معنای نمادین رؤیاها و تحلیل آنها، هم از دیدگاه پیشینیان و هم از منظر روانکاوان جدید، به ویژه یونگ^{۳۰} می‌پردازد، بخشی که از شیرین‌ترین بخش‌های کتاب به شمار می‌رود. عنوان بسیار جالب دیگر مقدمه، «سمبلیسم و کیمیاگری» است. از دیدگاه نویسنده، فرایند کیمیاگری همان تلاش و جستجوی همواره انسان در راه دستیابی به تعالی و معنویتی بوده که از دیرباز تا امروز آدمی را به خود مشغول داشته است. سرلات، این سیر معنوی را ادامه حکمت افلاطون در زمینه روح و روان انسان می‌داند که پس از گذار از فراز و نشیب‌های گوناگون می‌توان آن را با اصل معنویت یونگ در روزگار ما برابر دانست. نویسنده، سپس به انشعاب دانش کیمیا به دو بخش عرفان و علم شیمی می‌پردازد و بر آن است که هدف کیمیاگران تنها یک کشف ساده در مورد حقایق اسرارآمیز یا برای یافتن اکسیری مادی نبود بلکه در واقعی تلفیقی از هر دو هدف و در جهت دستیابی بدان چیزی بود که برای آنان مفهومی مطلق

داشت: «سرچشمه‌ای از زندگی معنوی»^{۳۱} او در این زمینه به سخن بچلارد^{۳۲} اشاره می‌کند که: «کیمیاگری دارای کیفیت دقیق روان‌شناسانه است» و «بسی فراتر از توصیف عینی پدیده‌هاست»^{۳۳} و نیز «کوششی است برای بازتاب عشق انسان در درون پدیده‌ها»^{۳۴}

تعریف نماد

در این بخش سرلات به تعریف و گاه تحلیل‌هایی می‌پردازد که اندیشمندان در مورد نماد ارائه داده‌اند. او نخست به سخن کوماراسوامی^{۳۵} فیلسوف هندی اشاره می‌کند: «نماد، عبارت است از «هنر اندیشیدن در تصویرها»؛ هنری که انسان عصر جدید آن را از دست داده است»^{۳۶} همین سخن را «اریک فروم»^{۳۷} در «زبان از یادرفته»^{۳۸} و «بیلی»^{۳۹} در «زبان از یادرفته نمادها»^{۴۰} به گونه‌ای دیگر بیان کرده‌اند.

تعریف دوم از «دی‌یل»^{۴۱} است: «نماد ابزار دقیق و صیقل یافته زبان است و جوهره آن تطابقی است که با جهان درونی پدیده‌ها (اعم از شدت و کیفیت) - در تقابل با جهان بیرونی (حاوی گستردگی و کمیت) دارد»^{۴۲} در این مورد «دی‌یل» با گوته هم عقیده است که در نماد، هر مفهوم جزئی نشانه‌ای است از مفهومی کلی؛ نشانه‌ای نه مانند یک سایه یا یک رؤیا، بلکه بسان مکاشفه‌ای زنده و ناگهانی در زمینه رازی بزرگ و دست‌نیافتنی»^{۴۳}

«مارک سونیه»^{۴۴} بر آن است که: «نماد، تعبیری است حاصل دانش شگفت‌انگیزی که انسان امروز آن را از یاد برده است، درحالی که نماد، تمامی آنچه را بوده است و خواهد بود در شکلی تغییرناپذیر به ما می‌نمایاند»^{۴۵} در واقع دریافت سونیه از نماد چنین است: «نمادها، فی‌نفسه در ساختار ذاتی خود مدرکاتی بی‌زمان هستند»^{۴۶}

«ژول لوبل»^{۴۷} یادآور می‌شود که «هرآنچه آفریده شده، از دیدگاهی، بازتابی است از کمال الهی و نشانه‌ای است طبیعی و دریافت شدنی از حقیقتی متعالی»^{۴۸} و سرانجام اریک فروم به سه گونه نماد، با درجات مختلف تأمل است: (۱) نمادهای ساختگی؛ (۲) نمادهای تصادفی؛ (۳) نمادهای جهانی. گونه سوم همان است که در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. بر بنیاد تقسیم اریک فروم، در این گونه سوم، «می‌توان به رابطه درونی و قطری میان نماد و آنچه نماد آن را می‌نمایند دست یافت»^{۴۹}

از دیدگاه روان‌شناسان، نماد تقریباً به طور کامل در ذهن ما وجود دارد و بنابراین برچهره بیرونی طبیعت انعکاس می‌یابد. از سوی دیگر خاورشناسان و اندیشمندان مذاهب نهان‌گرایانه، بر آنند که بنیاد سمبلیسم بر پایه این معادله بی‌چون و چراست که «عالم صغیر با عالم کبیر برابر است»^{۵۰}

اما مرچالایاده در این زمینه سخنان جالب‌تری دارد، او برای نماد، رسالتی را قائل است که بسی فراتر از حدود این «ذره کوچکی» است که انسان نامیده می‌شود.

او می‌گوید این در واقع نماد است که این «ذره کوچک» (= انسان) را به حوزه‌های گسترده‌تری چون جامعه، فرهنگ و کل جهان هستی پیوند می‌دهد.^{۵۱}

آهنگ مشترک آشنایدر

از دیگر بخش‌های بسیار شیرین مقدمه کتاب نمادها، بخشی است با عنوان «آهنگ مشترک»^{۵۲} که ظاهراً عبارتی است بر ساخته آشنایدر؛ یعنی اشتراک عنصری منسجم، قاطع و پویا که در یک پدیده یا یک شیء وجود دارد و می‌تواند از آن ساطع شود و به دیگر پدیده‌ها یا اشیا انتقال یابد. آشنایدر در این زمینه بر آن است که: «تعریف آهنگ مشترک، در فرهنگ‌های گوناگون متفاوت است. مردمان بدوی روزگار باستان، آهنگ مشترک را در ارتعاش صداها، طنین گام‌ها، جنبش‌ها، رنگ‌ها و مواد درمی‌یافتند. فرهنگ‌های پیشرفته‌تر، با نگاه داشتن همین معیارها، به صورت اشیا و به جنبش اشیا (آنچه به چشم می‌آید)، اهمیتی بیش از صدا یا آهنگ راه رفتن می‌دادند. به سخن دیگر انسان بدوی اشکال و پدیده‌ها را به گونه‌ای روان و سیال می‌نگریست، در حالی که مردمان متمدن، به جنبه‌های ایستایی و طرح‌های صرفاً هندسی اشیا اهمیت می‌دادند.» نتیجه آنکه در فرهنگ عصر مگالیت یا دوره زیست - نجومی، حتی نابرابرترین پدیده‌ها نیز به سبب دارا بودن «آهنگ مشترک»، در کنار هم قرار داده می‌شوند و انسان درمی‌یابد که برای مثال اشیا و عناصری نظیر ابزارهای کشاورزی، آلات موسیقی، حیوانات، خدایان، اجرام آسمانی، فصل‌ها، جهات اصلی، آیین‌های مذهبی، رنگ‌ها، مراسم عزاداری، اعضای بدن و مراحل زندگی انسان، همه با یکدیگر ارتباط دارند.^{۵۳} بنابراین، سمبلیسم را می‌توان نیروی جاذبه‌ای نامید که پدیده‌های حامل یک آهنگ مشترک را به سوی هم می‌کشاند و حتی گاه سبب می‌شود تا آنها جای خود را با هم عوض کنند»^{۵۴}

کهن الگوی یونگ

از دیگر بخش‌های بسیار جالب این مقدمه، بخشی است تحت عنوان «کهن الگوی یونگ»^{۵۵} سرلات در این بخش به مقایسه میان «کهن الگوی» یونگ و «آهنگ مشترک» آشنایدر می‌پردازد: از طریق «آهنگ مشترک» آشنایدر، انسان (= عالم صغیر) توسط جهان (= عالم کبیر) تفسیر می‌شود؛ در حالی که با «کهن الگو» (آرکی تایپ)، این انسان است که با او می‌توان جهان را تفسیر کرد؛ زیرا کهن الگو، برگرفته از اشکال، ارقام یا موجودات عینی نیست، بلکه برخاسته از تصویرهای درون روان انسان و ژرفنای آشوبگر ناخودآگاه اوست. تعریف کهن الگو عبارت است از یک تجلی؛ یعنی آشکار شدن نهان، توسط نیروهایی اسرارآمیز چون رؤیا، شهود، تخیل و اسطوره. از دیدگاه یونگ، این تجلیات روانی، تصویرهایی بی‌روح نیستند که جایگزین پدیده‌های زندگی شده باشند، بلکه ثمرات زندگی درونی هستند که پیوسته از ناخودآگاه تراوش می‌کنند؛ به گونه‌ای که می‌توان آنها را با ظهور تدریجی

7. Ideas or beliefs
8. Introduction, P.XI
9. Ibid
10. Ibid
11. Mircea Elide
12. Intro. P.XIV
13. René Guenon
14. Intro. P.XIV & XV
15. Ibid
16. Ibid P.XVI
17. Ibid
18. Tabula Smaragdina

۱۹. و این همان سخنی است که عرفای ما به زبان‌های گوناگون گفته‌اند و از جمله میرفندرسکی می‌گوید: صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

20. Goethe
21. Intro. P.XVI
22. Ibid
23. Berthlot
24. Astrobiology
25. Intro. P.XVII
26. Ibid
27. Ibid P.XIX
28. Krappe
29. Intro. P.XIX
30. Karl G.Jung
31. Intro. P.XXVII
32. Bachelard
33. Intro. P.XXVII
34. Ibid
35. Coomaraswamy
36. Intro. XXIX
37. Fromm
38. The Forgotten Language
39. Bay ley
40. The Lost Language of Symbolism
41. Diel
42. Intro. P.XXX
43. Ibid
44. Marc Saunier
45. Intro. P.XXX
46. Ibid
47. Jules Le Bele
48. Intro. P.XXX
49. Ibid
50. Ibid
51. Ibid
52. Common Rhythm
53. Intro.P.XXXIII
54. Ibid
55. Jung's Archetype
56. Intro. P.XXXIV
57. On Psychic Energy
58. Intro. P.XXXV
59. Ibid
60. Ibid. P.XXXVI

عمل آفرینش مقایسه کرد. درست همانگونه که آفرینش، موجودات و پدیده‌ها را به صورت جوانه‌هایی در وجود می‌آورد، نیروی روان نیز، در قالب یک تصویر یا جوهری که نشان دهنده مرز میان آگاهی و تصور، یا میان تاریکی و روشنائی است، شکوفا می‌شود. ^{۵۶} یونگ در کتاب «درباره نیروی روان» ^{۵۷} به صراحت می‌گوید: «آن سازوکارهای روان شناسانه‌ای که سبب تغییر شکل انرژی می‌شود، نماد است.» ^{۵۸} یونگ در بخش دیگری از این کتاب می‌گوید: «آرکی تایپ‌ها، عناصر تعالی یافته و بنیادین روان انسانند؛ عناصری که دارای استقلال و نیرویی خاص هستند و این نیرو آنها را قادر می‌سازد تا مناسب‌ترین اندوخته‌های خودآگاه را جذب کنند. نقش نمادها، نقشی منتقل‌کننده است؛ یعنی، نیروهای پست شهوانی را به نیروهای متعالی بدل می‌سازند.» ^{۵۹}

تحلیل نماد

سرلات سپس به تحلیل نماد می‌پردازد و می‌گوید: «فرضیه‌ها و تصوراتی که سبب می‌شود تا تصور ما از سمبلیسم، همواره با آفرینش و نیروی حیاتی هر نماد، همراه گردد عبارتند از:

- (۱) هیچ موجودی بی‌معنا یا بی‌وجه نیست؛ هر پدیده‌ای دارای مفهومی است.
- (۲) هیچ چیز مستقل و یا تنها نیست: همه اشیاء و پدیده‌ها با هم پیوند دارند.
- (۳) در برخی از ماهیت‌ها، کمیت به کیفیت بدل می‌شود؛ به سخنی دیگر برخی از ماهیت‌ها، به طور دقیق از کمیت‌ها تشکیل شده‌اند.
- (۴) هر پدیده، خود، بخشی از یک مجموعه پی‌درپی (= دنباله‌دار) است.
- (۵) مجموعه‌ها از جهت وضعیت به یکدیگر وابسته‌اند و اجزای هر مجموعه، از جهت معنا، با هم پیوند دارند. ^{۶۰}

عنوان‌های دیگر مقدمه عبارتند از:

- قیاس‌های نمادین
- مقایسه‌ای میان نماد و تمثیل
- نماد و بیان هنری نماد
- ستایش و تفسیر
- تفسیر روان‌شناسانه
- سطوح گوناگون معنایی
- پدیده نمادین شده و عامل نمادین‌کننده
- همانگونه که در آغاز بحث گفته شد، مقدمه مبسوط، مفصل و پر محتوای فرهنگ نمادها، می‌تواند جدای از متن اصلی کتاب انتشار یابد و نگارنده امیدوار است که به زودی بدین کار توفیق یابد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Juan Eduardo Cirlot
2. Jack Sage
3. Herbert Read
4. Foreword
5. Ibid
6. Marius Schneider

